

چهرهٔ جناب ابوطالب در ادبیات فارسی - امیرحسین رضایی

فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه

سال دوازدهم، شماره ۴۷ «ویژه حضرت ابوطالب (ع)»، تابستان ۱۳۹۴، ص ۱۲۰-۱۴۹

چهرهٔ جناب ابوطالب در ادبیات فارسی

امیرحسین رضایی *

چکیده: جناب ابوطالب با توجه به جایگاه ویژه خود در صدر اسلام، مورد توجه تاریخ نگاران قرار گرفته است. از طرفی عمو، کفیل و پدر خوانده پیامبر است و از طرف دیگر، پدر امیرالمؤمنین (ع) و از سوی دیگر، بزرگ قریش و مکه. حضور در این تقاطع خاص تاریخی سبب شده تا اقدامات و موضع‌گیری‌های جناب ابوطالب در تاریخ مهم و اثرگذار باشد. ادبا هم به تبعیت از تاریخ، در متون نظم و نثر خود، توجه خاصی به این شخصیت مهم دارند. در مقاله حاضر، به نقاط برجسته و اثرگذار زندگی ایشان و بازتاب آن در ادبیات فارسی پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: تاریخ صدر اسلام؛ ابوطالب؛ شعر شیعی.

*. پژوهشگر مؤسسهٔ ادب پژوهی شیعی (سلیس).

در تاریخ نانوشته بشر، افراد بی‌شماری بودند که هرگز نامی از آنها در هیچ جا ثبت نشده و یا خیلی زود از بین رفته است و از سوی دیگر، نامهایی وجود دارد که برای همیشه جاودان شده‌اند. این شدت و ضعف ماندگاری در تاریخ به عوامل مختلفی بستگی دارد. تاریخ ادبیات هم به عنوان شاخه‌ای از تاریخ، از همین قواعد تبعیت می‌کند و تقریباً می‌توان گفت که عوامل اثرگذاری و ماندگاری افراد در تاریخ و ادبیات، یکسان است. یکی از این عوامل، اهمیت نقش تاریخی- اجتماعی افراد و حضورشان در موقعیت‌های مختلف است. هرچه این نقش پررنگتر باشد، بازیگر آن نقش، بیشتر به چشم می‌آید و اشعار بیشتری در مورد او سروده می‌شود که، بیشتر خوانده می‌شود و بیشتر به حافظه سپرده می‌شود و در نتیجه ماندگارتر می‌گردد.

نکته دیگر، زمان و مکان این نقش‌آفرینی است. محل‌های خاصی از جغرافیا و زمان‌های خاصی از تاریخ، اهمیت بیشتری دارند. مردم، این زمان‌ها و مکان‌ها را به دلایل مختلف برمی‌گزینند، در مورد آنها بحث و گفتگو می‌کنند و به سایر مقاطع تاریخ بی‌توجه یا کم توجه‌اند. در تاریخ تشیع، سال ۶۱ هجری که حماسه عاشورا را در خود جای داده است با دقت بیشتری کاوش شده است، تا مثلاً سال ۵۰ هجری که در آن امام مجتبی (علیه السلام) به شهادت می‌رسند.

این نگرش، ممکن است به دلیل وجود یک واقعه مهم یا حضور یک پادشاه یا رهبر اثرگذار یا هر اتفاق دیگری باشد. مثلاً در مورد شخصیت مهمی مثل پدر رسول الله انتظار می‌رود در تاریخ و ادبیات، توجه خاصی به او بشود، چرا که هم پدر خاتم الانبیا است، هم از بزرگان مکه و هم از موحدان و مؤمنان زمان خود^۱، در مقام عمل تنها به

۱. در روایات بارها به نسب پاک اهل بیت با تعبیر «أنهم فی الاصلاب شامخه و الارحام مطهره» اشاره شده است. نیز با فرض اینکه رحم و صلب بری از شرک و رجس، از مصادیق طهارت است، آیه تطهیر را هم می‌توان سند محکم دیگری بر این مسئله دانست. در روایتی در کتاب سلیم بن قیس، همین مطالب را می‌توان دید: «این آیه در باره من و برادرم علی و دخترم فاطمه و دو پسر و جانشینان یکی پس از

عنوان پدر پیامبر ﷺ از او یاد شده و صفحات دیگر زندگی اش از یادها رفته، چون او پیش از تولد پیامبر ﷺ بدروود حیات گفته است و برای مردم، دوران زندگی محمد بن عبدالله ﷺ مهم تر است، تا عبدالله بن عبدالمطلب. پس علاوه بر اهمیت نقش شخصی فرد و اثرگذاری اش بر وقایع، باید در زمان و مکان خاصی هم حضور داشته باشد تا در ادبیات مورد توجه قرار بگیرد. در مقابل، ماه، که به اعجاز پیامبر ﷺ دو نیم شد، یا آهویی که به امام رضا ﷺ پناه آورد، موجودات ماندگاری در ادبیات و تاریخ شدند؛ چرا که در متن زندگانی معصومین ﷺ قرار گرفتند.

برای ماندگاری یک شخصیت، هم باید آن فرد، کار قابل ذکر و مهمی انجام داده باشد و هم در مکان و زمان مناسبی قرار گرفته باشد تا ماندگار شود. ببینید که از میان تمام راهبان مسیحی، این بحیراست که نشانه‌های رسالت را در پیامبر ﷺ که آن روز، کودکی بیش نبوده، تشخیص می‌دهد و در یادها می‌ماند یا در میان تمام پهلوانان و بزرگان عرب که به دست امیرالمؤمنین ﷺ به خاک ذلت افتاده‌اند، عمرو بن عبدود است که در تاریخ می‌ماند و نمونه‌های بی‌شماری که همه به خاطر می‌آوریم. در دایره اشعار آیینی هم همین مراتب رصد می‌شود. شاعران، برای هر کدام از اهل بیت که در جریان زندگی خود بیشتر به او متوسل می‌شوند، بیشتر می‌سرایند. به همین سبب، اشعار سروده شده فارسی در مدح و رثای امام رضا ﷺ خیلی زیاد است، چرا که ایرانیان از قدیم‌الایام نسبت به حضرت ثامن‌الحجج ﷺ ارادت خاصی داشته‌اند. در این میان، امامزادگان و اصحاب خاصی چون حضرت عباس ﷺ و یا حر، از جایگاه بالاتری - از

دیگری نازل شده است که فرزندان من و فرزندان برادرم هستند: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. «خداوند خواسته است رجس و بدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاک گرداند». ای سلمان، آیا دانی «رجس» چیست؟ سلمان عرض کرد: نه. فرمود: شک است، آنان هرگز در باره چیزی که از جانب خدا آمده باشد، شک نمی‌کنند. ما در ولادتمان و در طینتمان تا حضرت آدم پاک هستیم، از هر بدی پاک و معصوم هستیم.» (سلیم ۶۱۶)

نظر توجّه شاعران- نسبت به سایر امام زادگان و اصحاب برخوردارند، چرا که در ماجرای کربلا حاضرند و هر سال، حدّ اقل ده شبانه‌روز، حماسه کربلا برای مردم بازگو می‌شود. بنابراین، ماندگاری و تأثیر یک شخصیت، تابعی از دو عامل است: اول، اهمیت شخصی؛ دوم، حضور در یک زمان و مکانی خاص که دارای اهمیت تاریخی است.

با توجّه به تمام این مسائل، شخصیتی مانند جناب ابوطالب را باید در لابه‌لای تاریخ زندگی پیامبر و امیرالمؤمنین بجوئیم، چون در این دو بخش از تاریخ است که هم این بزرگوار در آن حاضر است و هم نقش‌های مهمی را ایفا می‌کند. شعرا هم برای سروده‌های خود به تاریخ رجوع می‌کنند و این تاریخ است که تا حدودی اشعار را هدایت می‌کند. بنابراین در اینجا سعی شده تا اشعار مربوط به جناب ابوطالب را بر بستر تاریخ تقسیم کنیم.

جناب ابوطالب، ابتدا کفالت پیامبر ﷺ را پذیرفته و سالها او را از مقابل دیدگان خود دور نکرده است. بعد از آن، در ماجرای ازدواج پیامبر ﷺ با خدیجه و خواستگاری او از پدرش خویلد، بسیار مؤثر بوده. پس از بعثت رسول الله ﷺ هم، نقش کلیدی در محافظت و حمایت از پیامبر ﷺ ایفا کرده و همواره سپر بلای او در مقابل مشرکان کینه‌توز بوده. البته هر کسی نمی‌توانسته تا در مقابل قریش و مکیان از پیامبر دفاع کند، و ابوطالب به دلیل اعتبار و احترام زیادی که به عنوان بزرگ مکه برای مکیان داشته، از این کار برآمده است. پس از تمام این ماجراها، نقش ابوطالب در سه سال محاصره اقتصادی مسلمین و وقایع شعب ابی‌طالب هم انکار نشدنی است. تا اینکه در آخرین روزهای محاصره، پس از سالها رنج و مجاهدت، جان خود را در راه پاسداری از پیامبر و اسلام، فدا می‌کند. ارزش مجاهدات او وقتی بیشتر معلوم می‌شود که در تاریخ می‌بینیم نخستین اهانت‌ها و حمله‌ها و سوءقصد‌ها به جان پیامبر، درست

پس از وفات ابوطالب آغاز می‌شود.^۱

جناب ابوطالب علاوه بر حضورش به عنوان عمو و پدرخوانده و کفیل و حامی پیامبر، صاحب منصب مهم دیگری هم هست. با جستجویی در اشعار فارسی، خواهیم دید که نام جناب ابوطالب، بیش از هر جای دیگری، به عنوان پدر امیرالمؤمنین علیه السلام به شکل «علی ابن ابی طالب» آمده است. بی‌شک اهمیت وجود جناب ابوطالب به عنوان پدر امیرالمؤمنین علیه السلام کمتر از کفالت رسول الله نیست. جناب ابوطالب را در ماجراهای مختلفی مثل ماجرای مثرم (مشرم)، مائده آسمانی و دیگر وقایع منتج به ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام، شکافته شدن کعبه و میلاد حضرت تا نام‌گذاری او و معجزات بی‌شمار امیرالمؤمنین علیه السلام پس از ولادتشان، می‌بینیم.

در این مقاله سعی شده تا گزارشی از مواضع حضور جناب ابوطالب در ادبیات و تأثیرات او در شعر فارسی ارائه شود. شیوه کار به این شکل بوده که ابتدا به شکل استقرایی، اشعار مربوط به جناب ابوطالب بر اساس کلیدواژه‌های «ابوطالب»، «بوطالب» و «عمران»^۲، جمع‌آوری شد. و این مجموعه به اشعاری در مورد وقایع مهمی که حضور و تأثیر جناب ابوطالب در آنها محرز است، افزوده شده است. در مورد سیر مطلب سعی شده تا نظم تاریخی حفظ شود، بدون توجه به صحت تاریخی وقایع، بلکه تنها به وجود نمونه در ادبیات برای نقل اکتفا شده است. بنابراین ممکن است بعضی مطالب،

۱. و قد تحمل أبو طالب و رهطه الهاشميون مع النبي صلی الله علیه و آله و سلم الحصار العسير في شعب أبي طالب. و بعد ثلاث سنوات من الحصار لبى أبو طالب نداء ربه و ذلك في السنة العاشرة للبعثة النبوية المباركة، و تولى غسله و تكفينه و تحنيطه ابنه أميرالمؤمنين علیه السلام بأمر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قال صلی الله علیه و آله و سلم: «أما والله لأشفعن لعمي شفاعة يعجب منها أهل القلین». و عندها صبت قريش حممها على النبي صلی الله علیه و آله و سلم الأكرم صلی الله علیه و آله و سلم حتى قال: «ما نالت قريش مني شيئاً أكرهه حتى مات أبو طالب». (بنگريد: سيرة ابن هشام، ج ۱، ص ۱۸۹؛ الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۱، ص ۱۱۹؛ الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۹۰؛ الإصابة لابن حجر، ج ۴، ص ۱۱۵؛ الأعلام للزركلي، ج ۴، ص ۱۶۶؛ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۱۴، ص ۷۶-۷۷؛ إيمان أبي طالب للمفيد، ص ۲۵-۳۶)؛ (کافى، ج ۱، ص ۳۰۶)
۲. اهالی تاریخ بر سر نام جناب ابوطالب اختلاف نظر دارند. بعضی او را «عمران» و بعضی «عبد مناف» می‌خوانند. عده‌ای نام ایشان را همان کنیه یعنی «ابوطالب» دانسته‌اند مثلاً: شيخ البطحاء و رئيس مكة و شيخ قريش، أبو طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، عم الرسول و كافله، و أبو الأئمة سلام الله عليهم أجمعين. (بنگريد: طبرسى ج ۱ ص ۲۳۰)

از درجه اعتبار روایی و تاریخی ساقط باشند که ذکرشان در اینجا تنها به دلیل جایگاه ادبی آنها بوده است. این نکته بدان روی در اینجا بیان شد که ضرورت بازنگری متون ادبی، از دیدگاه محتوایی یادآوری شود.

کتاب‌های مورد استفاده

سه نوع کتاب برای استخراج مثال‌های این مجموعه بررسی شده‌اند: یکی کتب تاریخی منظومی که در بازه زمانی قرن پنج تا دوازده یعنی اولین سالهایی که ما سند منظوم در آنها داریم تا عصر صفوی و دوره اوج تاریخ سرایی شیعی، سروده شده‌اند؛ مانند: *علی نامه* در قرن ۵، *همایون نامه* قرن ۷، *بخش سعادتنامه دیوان نظام استرآبادی* در قرن ۹، *کتیب معجزات* قرن ۱۰، *دلیل الجنان* قرن ۱۲ و ... پس از آن، کتب تاریخ مثوری که دارای قدمت و اهمیت تاریخی هستند؛ مثل: *زین الاخبار* در قرن ۵، *مجلس در قصه رسول* - به نثر - از مؤلفی ناشناخته در قرن ۶ هم به عنوان متون تاریخی که بار ادبی هم دارند. سوم: دواوین و منظومه‌های مقبضی‌ای که هر کدام برای خود دارای اهمیت ویژه‌ای هستند.

تاریخ‌های منظوم: این نوع کتب را شعرا بیشتر با هدف جلب مخاطب عام و بی‌سواد قدیم یا حفظ اثر از نابودی به کمک حافظه جمعی مردم می‌سرودند. نکته قابل توجه در این آثار که جزو ویژگی‌های ماهوی آنها هم محسوب می‌شود، عدم خلاقیت و استفاده نکردن از صنایع ادبی است. ضمناً تحریفات تاریخی از جنس حذف و اضافه و اغراق و ... در آنها بسیار پیدا می‌شود. با تمام این مسائل، تاریخ‌های منظوم، از نظر تاریخی و ادبی اهمیت بسیاری دارند. در تاریخ شیعی نیز تعداد زیادی از این چنین کتبی تحریر شده که اکنون در دسترس ما قرار دارند. با توجه به اینکه جناب ابوطالب از شخصیت‌های تاریخی محسوب می‌شود، طبیعی است که در تاریخ‌های منظوم از او یاد

شده باشد. به همین سبب، برای انتخاب ابیات این مقاله، این طیف از کتب در اولویت بررسی قرار گرفت.

قدیمی‌ترین تاریخ منظومی که بررسی شد، *علی‌نامه* از شاعری ناشناس متخلص به ربیع است که تاریخ سرایش آن به سال ۴۸۲ بر می‌گردد. *علی‌نامه* در دو دفتر به ذکر دلاوری‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دو جنگ جمل و صفین پرداخته است.

دیگر تاریخ منظومی که مورد بررسی قرار گرفت، نیمه نخست *همایون‌نامه* حکیم زجاجی در قرن هفتم است. این کتاب که در بحر متقارب و به تقلید از شاهنامه سروده شده، تاریخ را از میلاد پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا رحلت ایشان روایت می‌کند.

در *دیوان نظام استرآبادی* (سده نهم) هم بخشی به نام *آثار المظفر* یا *سعدت‌نامه* وجود دارد که تاریخ دوران حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و غزوات ایشان را در ۱۲۰۰۰ بیت به نظم درآورده است.

کتیب *معجزات* را حیرتی در سده دهم در فضائل و مناقب معصومین (علیهم السلام) سروده است. این کتاب تماماً ذکر معجزات معصومین (علیهم السلام) با نگاهی تاریخی است.

«*دلیل الجنان و رکن الایمان فی وقایع الجمل و الصفین و النهروان*» از عباس ناسخ ترک، کتابی است که تاریخ دوران حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و جنگ‌های آن حضرت را به نظم کشیده است. این کتاب در عصر صفوی، توانسته است تا بسیاری از نقاط تاریک تاریخ تشیع را به نظم بکشد.

تاریخ‌های مثنور نیز که بخش اعظم تواریخ مکتوب را به خود اختصاص داده‌اند، از نظر درجه اعتبار ادبی، دست کمی از متون منظوم ندارند. البته به دلیل اینکه تاریخ نگاری به عنوان ابزاری استراتژیک در دست حکومت‌ها به حساب می‌آمده و حکومت‌های مقتدر ایرانی پیش از صفویه غالباً سنی مذهب بودند، تاریخ تشیع در آن ادوار مهجور واقع شده. در مورد جناب ابوطالب، به دلیل اینکه یکی از شخصیت‌های

مرتبط با پیامبر است، در تاریخ‌های سنی مذهب هم می‌توان ردی از او را یافت. زین الاخبار و مجلس در قصه رسول، دو نمونه از این کتابها هستند که از جناب ابوطالب یاد کرده‌اند.

پس از این گروه، دواوین و منظومه‌های غیر تاریخی مورد بررسی قرار گرفته و ابیات پراکنده‌ای که در مورد جناب ابوطالب سروده شده بود، از این متون مانند: دیوان نظام استرآبادی، دیوان الهامی کرمانشاهی، دیوان اشعار ملک الشعرای بهار، دیوان سلیمی تونی، دیوان کمال غیاث شیرازی، کلیات دیوان فدایی، مثنوی معنوی، کلیات نظامی گنجوی و ... استخراج شده است.

در اینجا سعی شده تا به ترتیب تاریخ، حضور جناب ابوطالب در وقایع، دسته‌بندی شود:

بزرگ قریش

امیرالمؤمنین علیه السلام بارها در تاریخ به نسب خود اشاره می‌کند، ولی این بار این رجز با مفاخره به جایگاه اجتماعی پدر بزرگوارشان جناب ابوطالب است که شکل می‌گیرد، انگار حتی نام ابوطالب هم چنان هیبتی دارد که لرزه بر اندام دشمن می‌اندازد.

منم ابن عمران که هستش لقب ابوطالب و زین و فخر عرب (علی نامه ۴۵۶)
شاهد دیگر این است که پس از جناب ابوطالب، حتی دیگر برادران او، جناب حمزه و عباس هم نمی‌توانند جایگاه او را در قریش به دست آورند و نوعی تقسیم قوا اتفاق می‌افتد.

سپهر هنر اکرم الناس بود	پس از وی سرافراز عباس بود
چو بوطالب او را تهوّر نبود	ورا آن شکوه و تصوّر نبود (همایون نامه ۱۵۱)
حکیم زجاجی، ابوطالب را در هنگام قبول کفالت رسول الله چنین توصیف می‌کند:	
به مکه درون مهتر و میر بود	پر از دانش و رای و تدبیر بود (همایون نامه ۴۶)

و حامی پیامبر در اینجا کسی معرفی می‌شود که از بیم او، مکّیان حتّی فکر آزار پیامبر را به سر راه نمی‌دهند و رسول الله ﷺ به پشت گرمی او است که از آفات مصون بود.

ز بیم ابوطالب دیو بند کس او را نیارست کردن گزند (همایون نامه ۱۳۱)
در ماجرای شقّ القمر که کفّار به ستوه آمده و بیم ناک از جایگاه لرزان خود، در کعبه گرد هم می‌آیند، شکوه و گلایه خود از پیامبر جدید را با بزرگ خود در میان می‌گذارند و از ابوطالب به عنوان بزرگ خود چاره می‌جویند. در اینجا هم تسلّط ابوطالب بر مکّیان را به خوبی می‌توان دید:

به هم در شده همچو گرگ و گراز ابوطالب آمد بدانجا فراز
رئیس و سرافراز آن قوم بود به رفعت گذشته ز چرخ کبود
بگفتند با او بزرگان همه که تو سرشبانی و ما چون رومه

(همایون نامه ۱۳۱)

در ادامه همین ماجرا، وقتی جوّ مجلس رو به خصومت می‌رود، به ابوطالب چنین می‌گویند:

به بوطالب از کینه کردند روی بگفتند کای سرور نامجوی (همایون نامه ۱۳۵)
اما درست پس از رحلت ابوطالب است که مکّیان در تعرّض به ساحت مقدّس پیامبر ﷺ، دلیر می‌شوند و به خود اجازه اهانت می‌دهند:

چو بوطالب میر بربست رخت بر آن مؤمن چند شد کار سخت (همایون نامه ۱۵۱)
در بیت زیر هم به سیادت و شرافت ابوطالب در مکه اشاره شده است.
شریف مکه زین گفتار شد شاد به بوطالب زبان آنگاه بگشاد (نظام استرآبادی ۷۱۷)

رابط بین کفّار و پیامبر

یکی از نکات بسیار جالب تاریخ صدر اسلام، پرهیز جدّی کفّار از پیامبر ﷺ است. گویی از مواجهه با پیامبر خوف دارند و می‌کوشند تا حدّ امکان، با واسطه، سخن خود را به گوش پیامبر برسانند. این واسطه تراشی‌ها، از طرفی ترس و ذلّت کفّار را بیشتر به

رخ می‌کشد و از سوی دیگر، شخصیت پیامبر ﷺ را برای آنها غیرقابل پیش‌بینی و مرموز نگه می‌دارد. البته پیامبر ﷺ بنا بر وظیفه‌های هدایتی عامی که بر دوش دارد، خود را از آنها کنار نمی‌کشد، بلکه خود کفار هستند که خود را از وجود نورانی پیامبر ﷺ مخفی نگاه می‌دارند. در این گیر و دار، بهترین و پرکارترین واسطه، جناب ابوطالب است که از سویی بزرگ قریش و مکه است و از سوی دیگر مورد اطمینان پیامبر ﷺ است. بدین روی معمولاً کفار از طریق او، خواسته‌هایشان را به گوش پیامبر ﷺ می‌رسانند.

بگو با این برادرزاده خویش که با ما رسم انصاف آورد پیش (نظام استرآبادی ۷۹۶) و پیامبر ﷺ پاسخ کفار را از طریق عموی خود جناب ابوطالب به آنها اعلام می‌کند. گاهی هم از او درخواست میانجی‌گری و وساطت برای حل مسائل و فروکش کردن آتش خشم و کینه دشمنان مکی‌اش را دارد.

زبان بگشاد ابوطالب که ای عم به ریش اقربا فرمای مرهم (نظام استرآبادی ۷۹۷) این نقش واسطه میان پیامبر و کفار، را همه پذیرفته‌اند و تمام گزارش‌هایی در مورد مسائل جاری که باید به گوش پیامبر ﷺ برسد، از همین طریق مطرح می‌شود. به بوطالب یکی آمد خبر داد که نخل بغضشان زین سان ثمر داد (نظام استرآبادی ۷۹۸) ابوطالب حتی در آخرین روزهای حیات بابرکت و احتمالاً ضعف و بیماری منجر به رحلتش، همچنان پیک میان پیامبر ﷺ و کفار بود. شاید در آخرین مأموریت خود، در یکی از مشهورترین معجزات پیامبر ﷺ حاضر بوده و خبر از بین رفتن معاهده کفار مبنی بر محاصره همه جانبه مسلمانان را به آنها می‌دهد و مسبب خاتمه حصر مؤمنین در شعب ابی‌طالب می‌شود. نظام استرآبادی در ابیات زیر، به این واقعه اشاره دارد.

ابوطالب چو آمد نزد کفار چنین نقدینه داد از دُرّ گفتار
بر من آورید آن عهد نامه که بر سر می‌نهدش چون عمامه (نظام استرآبادی ۷۹۳)

یکی از بهترین نمونه‌های این مقام وساطت را در *همایون نامه* می‌توانیم دید. پیشتر ذکر شد، که پس از ماجرای شقّ القمر، آشوبی در میان کفّار به وجود می‌آید، و در پی آن، جلسه‌ای برای سامان دادن به اوضاع برگزار می‌شود. در این جلسه که ابوطالب به عنوان بزرگ شهر در آن حاضر است، به موضوع تبلیغ اسلام پرداخته می‌شود و گفتگوهای شکل می‌گیرد که حکیم زجاجی با ظرافت بدانها پرداخته است. این بخش که به دلیل طولانی بودن از آوردنش صرف نظر شده، دارای ۲۴۸ بیت است و با این ابیات پایان می‌پذیرد:

ابوطالب آن قوم را خوار کرد نکوهش به بوجهل بسیار کرد
وز آنجا پراکنده گشتند باز یکی پر ز سوز و یکی جفت ساز (همایون نامه ۱۴۰)

حمایت و پشتیبانی همه جانبه از پیامبر ﷺ

اندکی پیش از میلاد پیامبر ﷺ، پدر بزرگوارشان جناب عبدالله، در سفری تجاری و دور از خانه وفات یافت و سرپرستی نوزاد گرامی را به جای پدر، پدر بزرگ به عهده گرفت. در این دوران، علاوه بر جناب عبدالمطلب، ابوطالب، هم در محافظت از برادر زاده‌اش همت داشت.

چون پیش عبدالمطلب آمد، سلام گفت و در پیش جدّش در بساط نشست. ساعتی گذشت، بوجهل آمد و او را بدید. بانگی بر او زد. رسول از بانگ او بگریست.

عمّار بن حارث و ابوطالب مراعاتش کردند... (مجلس در قصه رسول ۲۴)

ولی پیامبر ﷺ در هشت سالگی پدر بزرگش را هم از دست داد تا پس از عبدالمطلب، سرپرستی این کودک هشت ساله به عمویش ابوطالب محوّل شود. ابوطالب از این پس در مراقبت از برادرزاده، کمال دقت را به کار بست.

بپرورد او را به صد گونه ناز ز هر چیز می‌داشتش بی‌نیاز (همایون نامه ۴۶)

این احساس مسئولیت و حمایت بی‌دریغ نه تنها با رشد پیامبر ﷺ کم نشد، بلکه با

بعثت پیامبر ﷺ، بر آن افزوده شد. حمایت‌های ابوطالب در ده سال نخست بعثت، بارها جان پیامبر ﷺ را از گزند کفار حفظ کرد و نفوذ او در مکیان به خصوص قریش، موانع بسیاری را از سر راه پیامبر ﷺ برداشت. به همین دلیل در تاریخ، سخت‌ترین روزگار پیامبر ﷺ در تبلیغ اسلام، روزگار بعد از وفات ابوطالب است.

چون ابوطالب بمرد، قریش بر رسول ﷺ دلیر شدند و بر وی استخفاف کردند...
(مجلس در قصه رسول ۳۸)

اندر این روز ابی‌طالب بن عبدالمطلب بمرد. و چون او بمرد، کافران مکه بر پیغمبر ﷺ استخفاف کردند تا هجرت بایست کرد از مکه به مدینه. (زین الاخبار ۳۱۸)

ابوجهل روزی نزدیک صفا رسول را بدید، مثنی خاک برگرفت و بر او زد، گفت: «تا کنون در حمایت ابوطالب بودی، اکنون در حمایتِ که خواهی بود؟»، گفت: «در حمایت خدای عزوجل» (مجلس در قصه رسول ۳۸)

پیامبر ﷺ هم به همین دلیل بر حمایت ابوطالب از خود چنین تصریح می‌کند:

قریش بر من ظفر نیافتند به بدی‌ها، چندان که ابوطالب زنده بود. (مجلس در قصه رسول ۳۸)

احساس ابوطالب به پیامبر ﷺ را اینچنین می‌توان توصیف کرد که او پیامبر ﷺ را نه تنها به خانواده و پیران خود ترجیح می‌داد که جان او را از جان خود هم بیشتر دوست می‌داشت:

هیچ کس فرزند خود به کشتن دهد که از من امید این کار دارید. (مجلس در قصه رسول ۵۱)

در برخی کتب نیز که به اعتقاد اهل سنت رفته و منکر ایمان ابوطالب لااقل در ظاهر شده‌اند، مطالب جالبی دیده می‌شود. در وقتی ابوطالب، با تمام تلاش‌هایی که پیامبر و علی صلی‌الله‌علیهما و آلهما برای مسلمان کردن او می‌کنند، اسلام را نمی‌پذیرد، برای آنکه قوت قلب پیامبر ﷺ از بین نرود، بلافاصله حمایت خود را از او اعلام می‌کند:

ابوطالبش گفت کای رهنمون نیایم من از دین جدّم برون
ولیکن تو را یار باشم به جان تنت را نگه دار باشم به جان (همایون نامه ۱۱۹)

مؤمنان هم در مقاطعی به حمایت بی‌دریغ ابوطالب از حریم نبوت و اسلام اعتراف می‌کنند و در مرگ او می‌نالند:

به ما بر، بد از مرگ ابوطالب است که دشمن ستمکاره و غالب است (همایون نامه ۱۵۲)
بارها در منابع ادبی، این مضمون تکرار شده و به حمایت ابوطالب از پیامبر ﷺ و اسلام و ترس کفار از او و در ادامه این ترس، پرهیز مخالفان از هرگونه دست درازی به ساحت پیغمبر ﷺ اشاره شده است:

حمایت بود ابوطالب نبی را بر او دستی نمی‌بود اجنبی را (نظام استرآبادی ۷۷۷)
در تصویری هنرمندانه، دقت نظر و احتیاط ابوطالب در مراقبت از پیامبر ﷺ به خصوص در دوران کودکی چنین جلوه کرده است:

ابوطالب ز صرصر، شمع روشن همیشه داشتی در زیر دامن (نظام استرآبادی ۷۸۷)
ابوطالب نه تنها در عمل، که به لفظ هم حمایت خود از پیامبر ﷺ را اعلام می‌کرد تا از هر جهت قوت قلبی برای او باشد.

منم بار تو در کاری که خواهی نخواهم غیر توفیق الهی...
ابوطالب به تحریض محمد ادا فرمود ابیات مجدد (نظام استرآبادی ۷۸۸)

شعب ابی‌طالب

سخت‌ترین دوران زندگی مسلمین در آغاز بعثت رسول‌الله ﷺ را باید سه سالی دانست که آنان در محاصره همه جانبه از سوی کفار قرار داشتند. این محاصره چنان سختگیرانه برقرار شده بود که اگر حمایت ابوطالب از مسلمین نبود، اسلام در خطر می‌افتاد. این ابوطالب بود که همه مسلمین را در منطقه‌ای امن گردآورد. این منطقه که در نزدیکی مسجد الحرام و پشت مسعی (محل سعی صفا و مروه) واقع شده بود، به دلیل قرار گرفتن در منطقه‌ای پست، به صورت طبیعی با بلندی‌های اطرافش محافظت می‌شد و جمعیت مسلمین را از شبیخون‌های کفار حفاظت می‌کرد. از سوی دیگر به

دلیل کوهستانی بودن منطقه، این امکان را به وجود می‌آورد که کمکهای مخفیانه‌ای از طریق تنگه‌ها و شکافهای کوه و دور از چشم کفار به مسلمین برسد.

به شعب خویش با الطاف سرمد در آورد اقربا را با محمد (نظام استرآبادی ۷۹۰)

در تاریخ آمده است که در طول این سه سال، هر شب یا خود ابوطالب یا پسرانش در دو طرف پیامبر ﷺ می‌خوابیدند تا حضرت را از گزند کفار در امان بدارند و در بعضی موارد هم نقل شده که هر وقت پیامبر ﷺ به خواب می‌رفت، ابوطالب جای پیامبر را تغییر می‌داد تا مأموران خفیه کفار نتوانند شبانه به جان مبارکشان آسیب برسانند.

ابوطالب نبی را بهر تدبیر مقام خواب شد می‌داد تغییر (نظام استرآبادی ۷۹۰)

وفات ابوطالب

پیامبر ﷺ، سال دهم بعثت یعنی سه سال قبل از هجرت را «عام الحزن» نام نهاد. زیرا در این سال، پیامبر ﷺ و اسلام، دو عمود استوار خیمه خود را از دست دادند. در این سال، جناب ابوطالب و خدیجه کبری به فاصله چند روز در شعب ابی طالب وفات می‌کنند. خبر فوت ابوطالب برای کفار خبر خوشی بود، زیرا بعد از او می‌توانستند به راه حل‌های زیادی برای سوء قصد به جان پیامبر ﷺ فکر کنند. بدون حمایت ابوطالب، نه تنها جان پیامبر در خطر بود، بلکه اسلام هم در خطر نابودی بود.^۱

چو بوطالب میر بر بست رخت بر آن مؤمن چند، شد کار سخت (همایون نامه ۱۵۱)
در منابع ادبیات، بارها از علاقه پیامبر ﷺ به عمویش ابوطالب سخن به میان آمده است. پیامبر در لحظات آخر زندگی ابوطالب کنار بستر او حاضر بوده و برای او دعای خیر می‌کرده است.

۱. حِينَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الشَّعْبِ وَكَانَ ذَلِكَ قَبْلَ الْهَجْرَةِ بَسَنَةً وَمَاتَ أَبُو طَالِبٍ بَعْدَ مَوْتِ خَدِجَةَ بَسَنَةً. فَلَمَّا فَقَدَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَنَّ الْمَقَامَ بِمَكَّةَ وَدَخَلَهُ حُزْنٌ شَدِيدٌ وَشَكَا ذَلِكَ إِلَى جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: أَخْرِجْ مِنَ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلَهَا، فَلَيْسَ لَكَ بِمَكَّةَ نَاصِرٌ بَعْدَ أَبِي طَالِبٍ وَ أَمْرُهُ بِالْهَجْرَةِ. (کلینی، ج ۱، ص ۴۴۰)

در آن ماه بوطالب نامدار بیفتاد بر بستر مرگبار

رسول خدا رفت روزی برش بپرسید از آن پس که شد غم خورش (همایون نامه ۱۵۰)
اما بی شک، بعد از وفات ابوطالب، هیچ کس نتوانست جای خالی او را برای
پیامبر ﷺ و حتی برای قریش پر کند. نه خانواده ابوسفیان و اطرافیانش مثل ابو جهل
چنین جایگاهی داشتند و نه بنی هاشم. دیگر برادران ابوطالب هم هیچ کدام در صلابت
و استواری به ابوطالب نمی رسیدند. حتی جناب حمزه هم با تمام جایگاه رفیع و
دلاوری هایی که در راه اسلام داشت، نتوانست جانشین برادر شود و پس از ابوطالب،
دیگر یک نفر به عنوان بزرگ مکه دانسته نشد و این سمت بین چند نفر تقسیم شد.

پس از وی سرافراز عباس بود سپهر هنر اکرم الناس بود

چو بوطالب او را تهوّر نبود ورا آن شکوه و تصوّر نبود (همایون نامه ۱۵۱)
و اگر ایمان راسخ مسلمانان نبود، با وفات ابوطالب، امیدی برای استقامت باقی
نمی گذاشت. مسلمین خود می دانستند که چه پشتیبانی را از دست داده اند، ولی تازه
موقع سنجش عیار ایمان آنها و توکلشان بر خدا بود.

به ما بر، بد از مرگ بوطالب است که دشمن ستمکاره و غالب است (همایون نامه ۱۵۲)
شعرا علت وفات او را نیز که به اجماع، بر اثر مرضی دشوار در سال دهم بعثت
حادث شده مدّ نظر داشته اند.

ز تغییر مزاج از پا در آمد زمان صحّت ذاتش سرآمد (نظام استرآبادی ۷۹۶)

نویسنده زین الاخبار در ذکر وقایع روز ۱۹ شوال، چنین می نویسد:
اندر این روز ابی طالب بن عبدالمطلب بمرد و چون او بمرد، کافران مکه بر
پیغمبر ﷺ استخفاف کردند تا هجرت بپایست کرد از مکه به مدینه. (زین الاخبار ۳۱۸)

پذیرش کفالت پیامبر

حضرت ابوطالب همیشه به فرزند یتیم برادرش محبت و احساس مسئولیت داشته و

از او حمایت می‌کرده که نمونه‌ای از آن در مقابل ابوجهل، پیشتر بیان شد. اما با فوت عبدالمطلب، ابوطالب خود را مسئول‌تر دانست، به خصوص که به نقل تاریخ، کفالت پیامبر ﷺ که در آن روز، تنها هشت سال داشته، طبق وصیت عبدالمطلب به ابوطالب واگذار شده است:

و عبدالمطلب بیمار شد، پسران را بخواند و وصیت کرد و محمد را به ابوطالب سپرد... (مجلس در قصه رسول ۲۶)

بعد از آن ابوطالب در تربیت رسول بیفزود... (مجلس در قصه رسول ۳۰)

ته ایوان این چرخ مقرنس ابوطالب کفیلش گشت از آن پس (نظام استرآبادی ۷۲۵)
پس از وفات عبدالمطلب، ابوطالب تمام زندگی‌اش را وقف کودک تحت تکفل خود می‌کند و او را چشم بر هم زدنی از مقابل چشم دور نمی‌کند.

ابوطالب آن مرد با عقل و رای نبی را به جاناندرون کرد جای (همایون نامه ۴۶)
چه قول تاریخ سنی را مبنی بر فقر ابوطالب بپذیریم و چه قول شیعه را بر تمول او، ترجیح فرزند برادر بر فرزندان خود نوعی ایثار محسوب می‌شود:

بپرورد او را به صد گونه ناز ز هر چیز می‌داشتش بی‌نیاز (همایون نامه ۴۶)
محمد را ابوطالب از آن باز به هر کاری دگر گردید همراز (نظام استرآبادی ۷۱۷)
در مقابل می‌بینیم پیامبر ﷺ نیز به این حق پدری احترام می‌گذارد و در بسیاری موارد، حتی برای ازدواجش با خدیجه کبری، از جناب ابوطالب کسب اجازه می‌کند و او را واسطه‌ای برای خواستگاری خدیجه از پدرش قرار می‌دهد.

نبی فرمود تزویج تو خواهم ولی وقتی که دستوری دهد عم (کتیب معجزات ۵۶)

ماجرای بحیرای راهب

یکی از داستان‌های مشهوری که در مورد پیامبر ﷺ نقل می‌شود، شناخته شدن خاتم النبیین در سنین کودکی توسط یک راهب مسیحی به نام «بحیرا» در مسیر کاروانیان

است. در این ماجرا، مخاطب بحیرا و دلیل حضور پیامبر در کاروانی تجاری، آن هم وسط بیابان، خیلی مطرح نمی‌شود، اما در میان ادبا کاملاً مشهور بوده که ابوطالب در سفرهای تجاری برای مراقبت دقیق‌تر و بهتر، از کودک تحت تکفل خود، او را با خود همراه می‌کرد. در یکی از همین سفرها بحیرا بر اساس نشانه‌هایی که در کتاب مقدس‌شان وجود داشته، پیامبر آخر الزمان را می‌شناسد و به ابوطالب از آینده روشن او و جهان خبر می‌دهد.

ز خواب اندر آمد سر کاروان بحیرا چو آبی که گردد روان
به نزدیک ابوطالب آمد فراز سخن گفت با او زمانی به راز
پرسید کان طفل را نام چیست معین بگو تا ورا مام کیست؟ (همایون نامه ۴۸)
و ابوطالب با کمی محافظه کاری، خود و والدین کودک را به بحیرا معرفی می‌کند
بگفتم هست این طفل ملک خو برادرزاده من، من عم او (کتیب معجزات ۴۶)
نظام استرآبادی در دیوان خودش به شرح این ملاقات با دقت و ظرافت بسیاری در
حجم حدود صد بیت پرداخته است:

بحیرا با ابوطالب چنین گفت که عاقل آنکه در درج بنهفت (نظام استرآبادی ۷۳۱)

پدر امیرالمؤمنین

اگر اثرگذارترین نقش ابوطالب را در تاریخ، کفالت و سرپرستی پیامبر در دوران کودکی ایشان و حمایت از حریم نبوت و اسلام در سال‌های بعد بدانیم، بلافاصله در مرحله بعد باید از فرزند او سخن به میان آوریم. در ادبیات، نام ابوطالب بیشتر در ترکیب «علی ابن ابی طالب» شنیده می‌شود. امیرمؤمنان با تمام ابعاد غیر قابل توصیفش در ایمان و علم و عدل و شهامت و ادب و ... فرزند همین بزرگ مرد است. در تاریخ بارها نقل شده است که این پدر به پسر خود نازیده و در مقابل، پسر هم با افتخار، به نسب پاک خود اشاره کرده است. ربیع، سراینده حماسه علی‌نامه، رجزهای امیرالمؤمنین

در جنگ صفین را چنین نقل می‌کند:

نه من پور از پشت بوطالبم	نه از گوهر فهر بوغالیم
اگر بر نیارم به گاه پریز	از این لشکر قاسطین رستخیز (علی نامه ۲۱۰)
منم ابن بوطالب ای اهل شام	وصی محمد علیه السلام (علی نامه ۳۷۹)
همی گفت من پور بوطالبم	یکی پور عمران بو غالبم (علی نامه ۳۸۶)
منم ابن عمران که هستش لقب	ابوطالب و زین و فخر عرب (علی نامه ۴۵۶)
همی دان که من پور بوطالبم	ز نسل گزین فهر بن غالبم (علی نامه ۴۵۶)

در این ابیات هم به میراث اجدادی امیرالمؤمنین که از طریق پدر بزرگوارش، جناب ابوطالب به دستش رسیده، اشاره شده است. ضمناً در برخی روایات شیعی، ابوطالب به عنوان حامل گنجینه‌های رسالت دانسته شده و اوست که این گنجینه‌ها را بر حسب وظیفه تسلیم پیامبر می‌کند.

ز عبدالمطلب رسیده بدان	به میراث بوطالب کاردان (علی نامه ۳۲۰)
بیست آن زمان بر میان آن کمر	که میراث بودش ز عمران پدر (علی نامه ۳۲۰)
حکیم زجاجی در بخش‌هایی از ماجرای عرضه اسلام بر ابوطالب، به مکالمه‌ای میان پدر و پسر اشاره می‌کند. در این مکالمه، که به نظر نیمه تمام رها می‌شود، ابوطالب، فرزند خود علی را به اسلام و همراهی با پیامبر تشویق و ترغیب می‌کند:	

بر میر بوطالب آمد علی	سخن گفت با باب خویش از یلی
چو برگفت حیدر از آن دین و داد	ابوطالبش گفت کای پاکزاد
محمد همه راست گوید سخن	به گفتار او ای پسر کار کن (همایون نامه ۱۱۹)
در عرب، به نسب بسیار اهمّت داده می‌شود. نه تنها در رجز خوانی، آوردن اسامی آبا و اجدادی، می‌تواند لرزه بر تن دشمن اندازد که دشمن هم از پیش، نسب حریف را می‌سنجد:	

نگویی که این بالغی غالب است؟ یتیمی یتیم ابوطالب است (دیوان عضد ۲۲۲)

در مدح امیر المؤمنین علیه السلام هم بسیار به پدر بزرگوار ایشان اشاره می‌شود:

امیر حارب و ضارب، به دشمن غالب و سالب

شه دین فخر بو طالب، ز دنیا و ز ما فیها (دیوان فدایی ۴۳۴)

کدام است آن شه غالب؟ کدام است؟

نهال باغ بوطالب کدام است؟ (حیرتی ۴۲۴)

همی می‌گفت در عین تباهی

ز من ای جان بو طالب چه خواهی (حیرتی ۸۰۰)

به صورت ار چه ز بوطالبی ولی به صفت

فکنده برگل آدم مشیت تو ادم (ملک الشعرا بهار ۱۲۰)

در بیت زیر، با در نظر گرفتن امیرالمؤمنین علیه السلام در کانون یک منظومه خانوادگی،

نسبت او با بستگانش بررسی شده است:

ابوطالب اب و هاشم جد و بنت اسد مادر

پدر زن مصطفی، زن فاطمه، کبراش مادر زن (دیوان فدایی ۴۹۱)

در اعتقاد به وحدت در خلقت و آفرینش نوری پنج تن و ائمه اطهار، در کتاب دلیل

الجنان، به وجود دو نور در صلب عبدالمطلب اشاره شده که یک نور از طریق فرزندش

عبدالله ظهور می‌کند که همان وجود مقدس پیامبر است، و دیگر نور که وصی پیامبر

است، از طریق ابوطالب به دنیا قدم می‌گذارد.^۱

به بوطالب آمد یکی زان دو نور وصی نبی کرد از وی ظهور (دلیل الجنان ۱۳)

در همین مورد سلیمی تونی چنین می‌سراید:

۱. این مضمون در حدیثی مشهور به حدیث نور، در منابع فریقین آمده و علامه میرحامدحسین یکی از مجلّات مجموعه‌ی سترگ عبقات الانوار را به آن اختصاص داده است. بنگرید: نفحات الانوار فی تلخیص عبقات الانوار، نوشته‌ی سید علی میلانی، مجلد حدیث نور؛ و ترجمه فارسی آن به نام خلاصه‌ی عبقات الانوار، چاپ مؤسسه‌ی نبأ. (ویراستار)

نیمه‌ای زان نور عبدالله یافت نیمه‌ای با صلب بوطالب شتافت (سلیمی تونی ۳۰۱)

ماجرای مثرم (مشرم) بن دعیت بن شیتقام و مائده آسمانی

از حکایات مشهور تاریخی در ولادت امیر مؤمنان، ماجرای راهبی است که پس از عمری عبادت، از خداوند می‌خواهد که یکی از اولیایش را به او بنمایاند، و خداوند جناب ابوطالب را در مسیر او قرار می‌دهد. پس از پرس و جو از نام و نسب ابوطالب، راهب، مژده ولادت وصی خاتم پیامبران را به او می‌دهد. در ادامه حکایت، ابوطالب از مثرم، خوراکی طلب می‌کند و به شیوه‌ای عجیب، درخت انار خشکی به بار می‌نشیند و ابوطالب از آن میوه که به نظر مائده‌ای آسمانی است، می‌خورد. پس از این ماجرا، ابوطالب نزد همسر خود، فاطمه بنت اسد باز می‌گردد و مژده ولادت فرزند مبارکشان را می‌دهد تا نه ماه بعد که مولود کعبه بر دنیا قدم می‌نهد. سند این ماجرا را در کتاب «فضائل» ابن شاذان قمی، «روضه الواعظین» فتال نیشابوری و جلد ۳۵ کتاب «بحار الانوار» می‌توان پیدا کرد. نظام استرآبادی بیش از صد بیت از دیوانش را به شرح این واقعه اختصاص داده است، از جمله گوید:

ابوطالب از او ناری طلب کرد کف از بهر دعا مشرم برآورد

خندنگش بر نشانه آمد از شست به ساعت گل شکفت و نار گل بست (نظام استرآبادی ۷۴۱)
همین ماجرا را تقی الدین حیرتی در کتیب معجزات نقل می‌کند.

ابوطالب از آن یک نار برداشت در آن خوان آنچه باقی ماند بگذاشت (حیرتی ۳۶۵)

نسخه دیگری از همین حکایت را می‌توان در دیوان سلیمی تونی مشاهده کرد:

شاد شد بوطالب و چیزی از آن خورد و چیزی برگرفت و شد روان

میوه جنت چو خورد از لطف حی نطفه‌ای شد پاک اندر صلب وی (سلیمی تونی ۳۰۲)

میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام

در ماجرای میلاد امیر مؤمنان علیه السلام، به دلیل شهرت داستان، نیازی به تکرار نیست.^۱ فقط باید یادآور شد که در چند موضع خاص، جناب ابوطالب به عنوان بزرگ مکه و پدر امیرالمؤمنین، نقش پررنگی دارد. نظام استرآبادی در دیوان خود، شرح مبسوطی از این وقایع را به نظم کشیده است که به عنوان نمونه چند بیت از آن آورده شده است:

ابوطالب ز فرزند گرامی	قدم زد بر بساط شادکامی
رسانیدند حرف این قضیه	به گوش حضرت صاحب بریه
چنین فرمود نقد مخزن علم	فروزان آفتاب روزن علم
که از روز ازل گشتم مؤید	شد از محمود، نام من محمد
ز اعلی چون که شد نام حق الحق	علی را در ازل کردند مشتق (نظام استرآبادی ۷۴۶)
حیرتی در فصل هفدهم کتیب معجزات،	به طور مفصل به میلاد امام علی ابن ابی طالب علیه السلام پرداخته است:

علی از صلب بوطالب عیان شد	فروغ شمع جمع انس و جان شد (حیرتی ۳۶۴)
ابوطالب برون آمد ز منزل	ندا در داد بر گرد منازل
که روشن چون سحرگاه است امشب	ظهور حجت الله است امشب (حیرتی ۳۶۹)
سلیمی تونی در ولادت نامه‌های متعددی که به مناسبت میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام	
سروده، بارها به جناب ابوطالب و نقش او در وقایع اشاره کرده است:	
روز چارم شد در کعبه چو باز	شد درون بوطالب از راه نیاز
دید طفلی اوفتاده در سجود	با خدای خویش در گفت و شنود (سلیمی تونی ۳۰۵)

۱. در مورد این قضیه و تواتر آن در میان محدثان، مورخان، ادیبان و دیگر دانشوران، بنگرید: علی ولید الکعبه نوشته علامه محقق میرزا محمدعلی اورد بادی و ترجمه‌ی فارسی آن؛ علی ولید الکعبه نوشته سیدمحمدرضا حسینی جلالی و دیگر منابع. (ویراستار)

آل ابی طالب

یکی از اسامی که شیعیان در طول تاریخ به آن خوانده می‌شدند، «آل ابیطالب» بوده است. تا آنجا که ابوالفرج اصفهانی کتاب مهم خود در باب سادات مقتول به دست بنی امیه و بنی عباس «مقاتل الطالبیین» می‌نامد، و شماری از کتابهای علم انساب، به «انساب الطالبیین» نامیده می‌شود. البته در میان نسب شناسان و رجالیون شیعه و سنی، بحث بر سر نام ایشان بسیار داغ بوده و هست. بعضی نام جناب ابوطالب را همان کنیه‌اش و بعضی، عبد مناف و گروهی او را عمران می‌دانند و به تبع آن، امیر المؤمنین علیه السلام، «علی عمرانی» خوانده می‌شود.

در مجلس محاکمه سنان، از قتلۀ کربلا، مختار ثقفی چنین می‌گوید:

که سرهای آل ابی طالب است تو را درد پر درد از آن غالب است (صحت لاری ۱۲۸) و در کتیبه معجزات اینگونه از شیعیان نام برده می‌شود:

که از نسل بوطالب فلان نام به خلقان حجت است از حکم خلقان (حیرتی ۱۱۰۴) البته در نوع خاصی از این مورد، می‌توان به نقش جناب ابوطالب به عنوان پدر عمه‌های حسنین علیهما السلام اشاره کرد. در هر دو مثال زیر، مرجع ضمیر، حسنین علیهما السلام هستند. عمه ایشان ام‌هانی، دختر ابوطالب است. (فدائی کزازی ۶۲۵)

بود عمه و عمشان ز صلب بوطالب که ام صابی گویند و جعفر طیار (سلیمی‌تونی ۱۰۹)

عموی پیامبر

امیرالمؤمنین علیه السلام در رجزی از پدر خود یاد کرده و در این میان به نسبت ابوطالب با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اشاره می‌کند:

مرا هست عمران پدر کاو عم مصطفی است برادر چو جعفر پران در سماست

(علی نامه ۳۷۹)^۱

۱. در چاپ علی نامه این بیت، دارای ایراد وزنی است، البته یادداشت پاورقی مصححان ذیل این بیت هم به همین نکته اشاره دارد. دکتر شفیعی کدکنی نیز در مقاله «حماسه‌ای شیعی از قرن پنجم» می‌گوید: «ربیع» اصول فنی شعر فارسی را به نیکی می‌دانسته و در حد مبانی،

غیاث شیرازی و الهامی کرمانشاهی نام ابوطالب را به عنوان عمو و حامی پیامبر ﷺ آورده‌اند:

کجا شد حمزه و کو عمرو و کو عباس و بو طالب
مهاجر کو و کو انصار از صغری و از کبری (غیاث شیرازی ۴۶۵)
ابوطالب آن پاک گوهر کجاست
چه شد حمزه راد و جعفر کجاست؟ (الهامی کرمانشاهی ۱۷۲)

ازدواج پیامبر

در کتاب «مجلس در قصّه رسول» نویسنده کتاب با اشاره به نقش ابوطالب در ماجرای ازدواج پیامبر ﷺ با حضرت خدیجه، خطبه‌ای را به او منسوب کرده است:^۱
آن گه ابوطالب این خطبه برخواند: «سپاس آن خدای را که ما را فرزندان اسماعیل کرد و از وارثان ابراهیم... (در ماجرای عقد رسول الله و خدیجه) (مجلس در قصه رسول، ۲۴۰)

در همایون نامه هم به تفصیل، از داستان ازدواج پیامبر ﷺ با حضرت خدیجه یاد می‌شود که ابیات زیر نمونه‌هایی از این بخش‌اند:

پیمبر به بوطالب آن گفت باز به خان خویلد شد آن سرفراز
ابوطالب آن قصّه آغاز کرد به رویش در کام در، باز کرد
خویلد چو تابنده شد اخترش بدو داد هم در زمان دخترش (همایون نامه ۵۳)
نظر جناب ابوطالب برای پیامبر ﷺ چنان محترم است که در ازدواج، رضایت او را شرط قرار می‌دهد:

نبی فرمود تزویج تو خواهم ولی وقتی که دستوری دهد عم (کتیب معجزات ۵۶)

عروض و قافیه عصر خویش را رعایت کرده است... اما مواردی هم هست که هیچ توجیه عروضی و فنی برای خطاهای او نمی‌توان در نظر گرفت. آیا راویان و کاتبان در این مقصّراند یا بی‌مبالاتی گوینده عامل آن خطاهاست؟
۱. متن این خطبه در منابع معتبر نقل شده است.

ایمان ابوطالب

در مورد ایمان ابوطالب، سخن بسیار رانده‌اند و کتاب بسیار نوشته‌اند. چند مقاله در موضوع «کتابشناسی حضرت ابوطالب» از ناصرالدین انصاری قمی (آینه پژوهش شماره ۲۱) و عبدالله صالح المتفکی (تراثنا، شماره ۶۳-۶۴) به چاپ رسیده که برای پژوهشگران این حوزه راه گشاست.

عمدهٔ اختلاف نظرها در مورد ایمان ابوطالب از میزان اعتماد به اسناد تاریخی بر اقرار او بر اسلام ناشی شده است. شیعه و شماری از محققان اهل تسنن، با استناد بر رابطهٔ ابوتی که بر امیرالمؤمنین دارد و موضع گیری‌های صریح او به نفع پیامبر ﷺ و اقدامات عملی‌اش که همگی در جهت صلاح اسلام و مسلمین بوده و قبول سختی‌های فراوان در پی حمایت از پیامبر ﷺ و دلایل متعدد دیگر، ایمان او را پذیرفته‌اند. بعلاوه پیامبر در کنار علاقهٔ خاصی که به این عموی خود داشتند، در روایت مشهوری پس از فوت جناب ابوطالب می‌فرمایند: «ما نالت منی قریشُ شیئاً أكرههُ حتّى ماتَ ابوطالب = تا ابوطالب زنده بود، هرگز کافران قریش به من مکروهی نمی‌توانستند رسانیدن.» (همدانی ۴۱۳) اما گروهی از اهل سنت به بهانهٔ نیافتن اسنادی در ایمان آوردن او، ایمانش را به کل انکار می‌کنند. البته بین شیعیان در مورد زمان ایمان آوردن ابوطالب اختلاف است. برخی او را از در زمرهٔ نخستین مؤمنان می‌دانند که از دین حنیف به اسلام مشرف شده، برخی قبول اسلام او را در چند سال پس از بعثت می‌پذیرند، اما گروهی معتقدند که جناب ابوطالب در لحظات آخر عمر و نزدیک به وفاتشان ایمان آوردند. چنین اختلافی از تاریخ به ادبیات هم کشیده شده و در بین ادبا و شعرا هم وجود داشته است.

در همایون نامه، شاعر به صورت تلویحی، ایمان ابوطالب در آغاز بعثت را به دست امیرالمؤمنین می‌پذیرد. البته به نظر می‌رسد که ابیاتی از این بخش کتاب افتاده باشد، چرا

که مکالمه امیرالمؤمنین با پدرش، نیمه کاره رها می‌شود و بی‌مقدمه از ابوجهل سخن به میان می‌آید که به نظر باید ناشی از اشکالات نسخه یا دخالت کاتب در کتاب باشد:

محمد به بوطالب سرفراز بگفت آن حکایت نپوشید راز
 ابوطالبش گفت کای رهنمون نیایم من از کیش جدم برون
 پیمبر ز نزدیک او دور گشت درونش چو خورشید پر نور گشت
 بر میر بوطالب آمد علی سخن گفت با باب خویش از یلی
 بدو گفت بوطالب سرفراز که از من می‌پوشان در این پرده راز
 محمد همه راست گوید سخن به گفتار او ای پسر کار کن... (زجاجی ۱۱۹)

اما در همین کتاب، وقتی به شعب ابی‌طالب و محاصره مؤمنین می‌رسیم، شاعر از وفات ابوطالب سخن به میان می‌آورد. در این بخش، پیامبر ﷺ بار دیگر اسلام را به عمومی خود، ابوطالب عرضه می‌دارد، ولی این بار، ابوجهل مانع این کار می‌شود. این روایت بسیار به روایت مشهور اهل سنت در باره ایمان ابوطالب نزدیک است:

در آن ماه بوطالب نامدار بیفتاد بر بستر مرگبار
 رسول خدا رفت روزی برش پیرسید از آن پس که شد غم خورش
 پس آنگه بدو گفت ایمان بیار که تنگ است کار تو ای نامدار
 به توحید بگشای بسته زبان ببر نام آن خالق مهربان
 همی خواست آن مرد فرزانه گفت ابوجهل ملعون در آن دم نهفت (زجاجی ۱۵۰)
 ایمان آوردن او در آخرین لحظات حیات و به تلقین پیامبر ﷺ روایتی دیگر از ایمان ابوطالب و تشرّف او به اسلام است:

به تصدیق محمد گشت قائل
 به جان زان پس به جانان گشت واصل (نظام استرآبادی ۷۹۹)

در ماجرای یکی از وساطت‌های ابوطالب بین پیامبر و کفار، پیامبر ﷺ که احساس می‌کند عمویش، دست از حمایت برداشته، محزون می‌شود. و وقتی ابوطالب از سوء تفاهم پیش آمده مطلع می‌گردد، چنین می‌گوید:

ابوطالب گفت: «ای پسر تو فرمان خدای عزوجلّ به جای آر که او خود نصرت

دهد» (مجلس در قصه رسول ۵۲)

اما در جای جای تاریخ ادبیات، ایمان عملی ابوطالب را می‌توانیم ببینیم. خطاب به پیامبر می‌گوید:

منم یار تو در کاری که خواهی نخواهم غیر توفیق الهی (نظام استرآبادی ۷۸۸)
و تصریح به ایمان آوردن ابوطالب:

ابوطالب شد آگه زین حکایت شبش روشن شد از نور هدایت (نظام استرآبادی ۷۸۹)
ابوطالب مشرف شد به اسلام سعادت‌مند باشد فرخ انجام (نظام استرآبادی ۷۹۹)
در اینجا به تقدّم ابوطالب نسبت به صحابه در ایمان اشاره می‌کند:

ابوطالب که در دین گشت مایل صحابه بیشتر بودند غافل
نبود آن پاک کیش از جمع کفار که بهر او شود این نقد ایثار (نظام استرآبادی ۸۰۰)
کند از آمنه راوی روایت که چون بوطالب آن صاحب ولایت
به سوی شام رفت و باز آمد به بت ساز و به بت ناساز آمد
نظر از لات و عزّی بسته می‌بود به جز حق از همه وارسته می‌بود (حیرتی ۴۰)

در کشف‌المحجوب در مورد ایمان ابوطالب - که البته نوعی ردّ این ایمان محسوب می‌شود - در باب فی فرق فرقه‌هم و مذاهبهم و آیاتهم و مقاماتهم و حکایاتهم، چنین آمده است:

و از مخلوقان کس را قدرت آن نیست که کسی را به خدای رساند. مستدل از ابوطالب عاقل تر نباشد و دلیل از محمد بزرگتر نه. چون جریان حکم ابوطالب بر

شقاوت بود دلالت محمد وی را سود نداشت. (هجری ۳۹۴)^۱

مولوی در دفتر ششم مثنوی هم ایمان ابوطالب را رد می‌کند:

خود یکی بوطالب آن عم رسول می نمودش شنعاء عربان مهول (مولوی ۹۱۴)

نظامی بر پایه اعتقاد جبر گرای خود در شرف نامه و مخزن الاسرار، چنین می‌نویسد:

گهی با چنان گوهر خانه خیز چو بوطالبی را کنی سنگ ریز (نظامی ۹۱۳)

ز آتش دوزخ که چنان غالبست بوی نبی شحنه بوطالبست (نظامی ۵۳)

ماجرای جامی

اما یکی از بحث برانگیزترین مواضع حضور جناب ابوطالب در ادبیات فارسی، بیتی از جامی است. این بیت متهورانه از جامی که در آن با گستاخی نسبت به جناب ابوطالب سخن گفته، واکنش بسیاری از علمای سنی و شیعه را برانگیخته است. علی اصغر حکمت در کتاب «احوال و آثار جامی» در مورد این بیت خاص چنین می‌گوید:

در سلسله الذهب، جامی را قطعه ایست در انکار ایمان ابوطالب عم نبی که بر خلاف عقائد شیعیان او را کافر و هالک دانسته و استشهاد نموده بر اثبات فساد عقیده «آنان که فرعی از شجره طیبه رسالت بوده‌اند ولی به میوه ایمان آراسته نشدند و از این رو ابو طالب را با بولهب فرق و اختلافی نیست» (حکمت ۱۴۲)

علامه قزوینی هم در نامه‌ای به علی اصغر حکمت، پیرو چاپ همین نکته در کتابش، مواضع تندى را در مورد این بیت جامی اتخاذ کرده است:

«اینجانب همیشه از اول جوانی تاکنون خیال می‌کردم که با وجود اینکه جامی به عقیده اکثر فضلا خاتمه شعرای بزرگ فارسی زبان محسوب است، چرا دیوان کامل او تاکنون در ایران به چاپ نرسیده است و چرا مردم آن اهمیتی را که به این شاعر بزرگ

۱. پاسخ به این مدعا و مستندات آن، در منابع مربوط داده شده که برای حذر از تکرار، بدان نمی‌پردازیم. کافی است به کتاب /اسنی المطالب نوشته زینی دحلان - محدث و فقیه اهل تسنن- اشاره شود که ویژه‌ی دفاع از ایمان ابوطالب نوشته شده، نیز بحث ارزشمند علامه امینی در جلد هفتم الغدير، خواندنی است. (ویراستار)

فاضل عالم دانشمند بایستی بدهند تاکنون نداده‌اند، و چرا آن شهرتی را که لایق مقام شامخ فضل و دانش او و رتبه بسیار عالی شعر و شاعری اوست هنوز جامی در میان ایرانیان احراز نکرده است؟ حدس می‌زدم که علت آن معلول چند علت بوده است: یکی آن که دانشمند محل گفتگوی ما بسیار متعصب بوده است، وی در سرتاسر کتب خود از نظم و نثر هرجا موقعی می‌دیده و فرصتی به‌دست می‌آورده از طعن و ذمّ و قدح در حقّ شیعه کوتاهی نمی‌کرده؛ از یک طرف ادعای محبت حضرت امیر و اهل بیت را می‌نماید و از طرف دیگر (و این از اعجب عجایب است) می‌بینید که جامی در حقّ پدر همین حضرت امیر، ابوطالب به بهانه آن که وی (به عقیده اکثر اهل سنت و جماعت) به حضرت رسول ایمان نیاورده بوده، ابیات شنیع ذیل را ساخته است:

نسبت جان و دل چو باشد سست نسبت آب و گل چه سود درست

بود بوطالب آن تهی ز طلب مر نبی را عم و علی را اب

خویش نزدیک بود با ایشان نسبت دین نیافت با خویشان

هیچ سودی نداشت آن نسبش شد مقرر در سقر چو بولهبش

فرض کنیم که ابوطالب به حضرت رسول ﷺ ایمان نیاورده بوده است، آخر ادب و حیا و شرم و عفت لسان کجا رفت و آیا این الفاظ هیچ مصداق خارجی ندارند؟ آیا انسان خجالت نمی‌کشد که به شخص بزرگ معروفی بگوید من تو را دوست می‌دارم و محترم می‌دارم حیف که پدرت مقرّش در سقر است؟ به همین مناسبت شهرت جامی در تعصب بوده که قاضی میرحسین میبدی که خود اهل سنت و شافعی بوده ولی متعصب نبوده، قطعه ذیل را در حقّ جامی گفته:

آن امام بحقّ ولیّ خدا اسدالله غالبش نامی

دو کس او را به جان بیازردند یکی از ابلهی یکی خامی

هر دو را نام عبد رحمان است آن یکی ملجم این یکی جامی» (حسینی ارموی، ۱۹۵-۱۹۹)

معراج

در بیان داستان معراج روایتی است بر این اساس که پیامبر در معراج، انواری را می‌بیند، و از جبرئیل، ماهیت آن انوار را می‌پرسد. پاسخ این فرشته الهی بسیار جالب است. آن چند نور، هر کدام به عنوان یکی از اقربای در گذشته پیامبر ﷺ معرفی می‌شوند که در آن میان، نام جناب ابوطالب هم به چشم می‌خورد. حیرتی در کتاب خود از این روایت استفاده کرده است:

ز بوطالب بود آن نور دیگر که عمّ توسست ای سالار و سرور (حیرتی ۳۷۴)

جمع‌بندی

در ادبیات کهن، فارسی، شعرا و نویسندگان هرگز جناب ابوطالب را به عنوان یک شخصیت مستقل نسته‌اند. بلکه حضور ایشان همیشه در متن یک اتفاق مهم به عنوان یکی از نقش آفرینان در آن موقعیت واقع شده است. بدین روی، بیشتر ابیاتی که در مورد ایشان سروده شده در منظومه‌های تاریخی قرار دارد. ابیاتی هم که در دواوین هست، نوعی روایت تاریخی دارند و شاعر در حین تعریف داستانی تاریخی، نام جناب ابوطالب را آورده است. از سوی دیگر در سروده‌های شاعران سنی مذهب، گاهی به دلیل تعصبات مذهبی، این شخصیت بزرگوار با بی‌انصافی مورد طعن قرار گرفته است.

منابع

۱. استرآبادی، نظام الدین. دیوان نظام استرآبادی. تصحیح ابراهیمی، شایسته و بیک وردی لو، مرضیه. چاپ اول ۱۳۹۱. تهران. مجلس.
۲. الهامی کرمانشاهی، احمد بن رستم. دیوان الهامی کرمانشاهی. تصحیح: اسلام پناه، امید. چاپ اول ۱۳۷۰. تهران. میراث مکتوب.
۳. بهار، محمدتقی. دیوان اشعار ملک الشعراء بهار. چاپ سوم ۱۳۹۰. نگاه. . .
۴. حیرتی، تقی الدین محمد. کتیب معجزات. تصحیح: بیگ باباپور، یوسف. چاپ اول ۱۳۹۴. تهران. مجلس.
۵. حسینی ارموی، جلال الدین. تعلیقات النقص. انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۸

۶. ربیع. علی نامه. تصحیح بیات، رضا و غلامی، ابوالفضل. چاپ اول ۱۳۸۹. تهران. میراث مکتوب.
۷. زجاجی. همایون نامه (تاریخ منظوم). تصحیح: پیرنیا، علی. چاپ اول ۱۳۹۱. تهران. میراث مکتوب.
۸. سلیمی تونی. دیوان سلیمی تونی. تصحیح: رستاخیز، سید عباس. چاپ اول ۱۳۹۰. تهران. مجلس.
۹. شفیع کدکنی، محمد رضا. حماسه‌ای شیعی از قرن پنجم. مجله ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال سی و سوم. شماره ۳ و ۴ (۱۳۷۹). صص یازده تا هفتاد و پنج
۱۰. صحبت لاری، محمد باقر. رونق انجمن (مختارنامه). چاپ اول ۱۳۹۲. مشهد. بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی
۱۱. طباطبایی، سید محمد حسین. ترجمه تفسیر المیزان. ترجمه: موسوی همدانی، سید محمد باقر قم. دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۲. طبرسی، احمد بن علی. الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی). مصحح: خراسان، محمد باقر. مشهد ۱۴۰۳. نشر مرتضی.
۱۳. غیاث شیرازی، کمال. دیوان کمال غیاث شیرازی - تصحیح: کیانی، محسن و بهشتی شیراز، احمد. چاپ اول ۱۳۹۰. تهران. مجلس.
۱۴. فدائی کزازی، ملا محمد اسماعیل. عقد اللالی. تصحیح: فدایی، غلامرضا و سلیمانی آشتیانی، مهدی. چاپ اول ۱۳۹۳. تهران. مجلس.
۱۵. قرائتی، محسن. تفسیر نور. تهران ۱۳۸۳ ش. مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب. کافی. قم. ۱۴۲۹. دار الحديث.
۱۷. گردیزی، ابوسعید. زین الاخبار. تصحیح: رضازاده ملک، رحیم. چاپ اول ۱۳۸۴. تهران. انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۸. مولوی، جلال الدین بلخی. مثنوی معنوی. تصحیح: سروش، عبدالکریم. چاپ هشتم. ۱۳۸۵. علمی فرهنگی.
۱۹. مؤلف ناشناخته. مجلس در قصه رسول. تصحیح: پارسانسب، محمد. چاپ اول ۱۳۹۰. میراث مکتوب.
۲۰. مؤلف ناشناخته. دیوان عضد. تصحیح قوجه زاده، علیرضا. چاپ اول ۱۳۸۹. مجلس.
۲۱. ناسخ ترک، عباس. دلیل الجنان و رکن الايمان فی وقایع الجمل و الصّفين و النهروان. تصحیح: امامی، صابر. چاپ اول ۱۳۹۱. تهران. مجلس.
۲۲. نظامی گنجوی. کلیات نظامی گنجوی مطابق نسخه وحید دستگردی. چاپ اول ۱۳۷۲. نگاه.
۲۳. هلالی، سلیم بن قیس. أسرار آل محمد (علیه السلام) / ترجمه کتاب سلیم. مترجم: انصاری زنجان خونی، اسماعیل. قم. الهادی.
۲۴. همدانی، رفیع الدین. سیرت رسول الله. تصحیح: مهدوی، اصغر. بنیاد فرهنگ ایران.